

فصلنامه راهبرد سیاسی

سال پنجم، شماره ۱، پیاپی ۱۶، بهار ۱۴۰۰

صفحات: ۲۳۶-۲۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۹؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۶/۰۶

نوع مقاله: پژوهشی

چین و قدرت نرم با تاکید بر ادبیات جهان پساآمریکایی



20.1001.1.25884565.1400.5.1.10.5

مجید دستگرد*، عیسی مرادی افرایلی**، رامین بخشی تلیابی***

چکیده

جهان پسا آمریکایی بیانگر شرایط و موقعیت نظام بین الملل در عصری است که در قالب آن هژمونی آمریکا با چالش مواجه شده و مجموعه ای از بازیگران جدید نیز در حال رشد هستند. اغلب متفکرینی که در این زمینه اندیشه ورزی کرده اند چین را یکی از محتمل ترین قدرت های در حال ظهور دانسته اند و معتقدند که چین در آینده ی نظام بین الملل نقشی اساسی ایفا می کند و به عنوان چالش گر اصلی علیه ایالات متحده عمل خواهد کرد. تلاش نویسنده در این مقاله این است که نشان دهد که تحول در منابع قدرت و اهمیت قدرت نرم افزاری چه جایگاهی در وضعیت چین در جهان پساآمریکایی خواهد داشت و چین چگونه در پی این است که از طریق مکانیسم های نرم افزاری در راستای افزایش توانمندی و نفوذگذاری خود در وضعیت جدید بهره ببرد. ما در این پژوهش یکی از مهم ترین جلوه های قدرت نرم چین یعنی اقتصاد را مورد توجه قرار داده و مکانیسم های اقتصادی را تحت عنوان شاخص ها و استراتژی های قدرت نرم چین تشریح نموده ایم. نویسنده با استفاده از روش تحلیلی -توصیفی و ارائه ی شواهد تجربی و تحلیل منطقی به فرضیه پژوهش پاسخ خواهد داد.

کلید واژه ها

چین، قدرت نرم، جهان پساآمریکایی، مکانیسم های اقتصادی.

* دانش آموخته دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

mj_da@yahoo.com

** دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

*** دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

مقدمه

مسئله‌ی جهان پس از آمریکا و امکان یا عدم امکان تحقق آن یکی از چالش برانگیزترین مباحث حوزه‌ی روابط بین‌الملل است که ذهن بسیاری از متفکرین را به خود مشغول داشته است. بحران مالی سال ۲۰۰۸ این ابهام را برای بسیاری از کارشناسان و سیاستمداران جهان به وجود آورد که آیا ایالات متحده همچنان می‌تواند هژمونی خود را حفظ نماید و یا این که شاهد افول هژمونی آن هستیم و قدرت‌های جدیدی به زودی جای آن را خواهند گرفت. علاوه بر این رشد قدرت‌های جدیدی چون چین، هند، روسیه و برزیل نیز فرضیات مربوط به ورود به جهان چند قطبی را بیشتر تقویت کرد و بحث‌های بیشتری را در زمینه‌ی ورود بازیگران جدید و افول هژمونی آمریکا به وجود آورد. کتاب فرید زکریا با عنوان جهان پسا آمریکایی سردمدار این مباحث محسوب می‌شود که مجموعه‌ای از نگرش‌ها را پیرامون جهان پسا آمریکایی و امکان خیزش قدرت‌های جدید در نظام بین‌الملل به وجود آورد. بر این اساس جهان پسا آمریکایی مجموعه‌ای از دیدگاه‌های نظری پیرامون تغییر ساختار قدرت و ورود بازیگران جدید به عرصه‌ی نظام بین‌الملل است که ساختار تک قطبی پس از جنگ سرد را به چالش می‌کشد. جهان پسا آمریکایی مسئله‌ی چالش هژمونی آمریکا را مورد توجه قرار می‌دهد و تاکید می‌کند که تحولات عصر جدید تغییراتی اساسی را در سیستم توزیع قدرت بین‌المللی ایجاد خواهد کرد که در قالب آن دیگر ایالات متحده تنها ابر قدرت نظام نخواهد بود. در قالب این بحث مسئله‌ی رشد چین و امکان چالش این کشور با آمریکا نیز مورد توجه قرار گرفته است و بسیاری از متفکرین روابط بین‌الملل تصریح نموده‌اند که چین قدرت چالش‌گر اصلی نظام بین‌الملل در آینده خواهد بود. با توجه به اهمیت نقش و جایگاه چین در ادبیات جهان پسا آمریکا نویسنده در این پژوهش تلاش کرده است که به بررسی مکانسیم‌های قدرت نرم چین در نظام بین‌الملل بپردازد و نشان دهد که چگونه این مکانسیم‌ها زمینه‌ساز افزایش سطح نفوذگذاری چین در نظام در برابر ایالات متحده است. نویسنده در این پژوهش یکی از مهم‌ترین جلوه‌های قدرت نرم چین یعنی اقتصاد را مورد توجه قرار داده و مکانسیم‌های اقتصادی را تحت عنوان شاخص‌ها و استراتژی‌های قدرت نرم چین بررسی نموده است. این شاخص‌ها شامل کمک‌های اقتصادی و مالی به کشورهای در حال توسعه، نهادسازی مالی و جهانی و حضور در اجلاس‌های جهانی می‌باشد.

ادبیات جهان پساآمریکایی

یکی از موضوعات بحث برانگیزی که هم در فضای آکادمیک روابط بین الملل و هم در فضای غیر دانشگاهی بسط یافته است مسئله ی ویژگی نظام بین الملل پس از کاهش قدرت آمریکا و ورود بازیگران جدید به عرصه ی سیاست بین الملل است. مسئله ی کاهش قدرت آمریکا و افول نظم آمریکایی در نظام بین الملل و همچنین ورود بازیگران یا چالش گران جدید به عرصه ی سیاست بین الملل به مجموعه ای از مباحث و موضوعات جدیدی شکل داده و زمینه ساز ادبیاتی تحت عنوان ادبیات جهان پسا آمریکایی^۱ شده که در رشته ی روابط بین الملل برجسته گردیده است. ادبیات جهان پسا آمریکایی مجموعه ای از سوالات و ابهامات پیرامون جهان پس از آمریکا را پیش روی ما می نهند که بسیاری از اندیشمندان روابط بین الملل تلاش کرده اند بر اساس شاخص ها و معیارهای متفاوتی به آن پاسخ دهند. این مسئله که آیا قدرت آمریکا در حال افول است یا خیر؟ کدام یک از قدرت های جدید در حال افزایش توانمندی و ظهور در عرصه ی نظام بین الملل هستند؟ ظهور قدرت های جدید هژمونی آمریکا را به چالش می کشند یا خیر؟ در صورت کاهش افول آمریکا محتمل ترین گزینه برای جایگزینی آمریکا کدام کشور خواهد بود؟ آیا انتقال قدرت به گونه ای مسالمت آمیز رخ خواهد داد یا تنش آمیز؟ و ... از جمله سوالاتی هستند که در چارچوب ادبیات جهان پساآمریکایی ذهن بسیاری از متفکرین روابط بین الملل را به خود مشغول داشته اند. ادبیات جهان پساآمریکایی به این مسئله اشاره دارد که ایالات متحده به خصوص پس از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ تا حد زیادی توانمندی گذشته ی خود را از دست داده است و قدرت های نوظهوری مانند گروه بریکس^۲ در حال رشد هستند که در آینده می توانند نظم آمریکایی شکل گرفته در حوزه ی روابط بین الملل را به چالش کشیده یا این که به عنوان قدرت تجدیدنظر طلب در کنار آمریکا قرار گیرند. به طور کلی دیدگاه های مطرح شده در رابطه با جهان پس از آمریکا و ورود قدرت های جدید به عرصه ی نظام بین الملل و نتایج و عواقب آن برای وضعیت قطب بندی و نظم بین الملل مبتنی بر دو فرض اصلی بوده است. یک دیدگاه معتقد است که اگرچه شاهد ورود بازیگران جدید به عرصه ی نظام بین الملل هستیم اما با این حال این بازیگران جدید در پی به چالش کشیدن قدرت ایالات متحده نیستند و قدرت های جدید نیز تمایل دارند که در نظم آمریکایی عمل کنند. جان آیکنبری^۳ و هنری کسینجر^۴ از جمله کسانی هستند که به این دیدگاه پایبند هستند و معتقدند که

¹ The Post-American World

² BRICS

³ G. John Ikenberry

⁴ Henry Kissinger

اگرچه بازیگری مانند چین در آینده ظهور خواهد کرد اما این به معنای انتقال قدرت و رهبری جهانی از آمریکا به چین نیست. آیکنبری ویژگی های نظم جدید و پذیرش نظم لیبرالی توسط قدرت های در حال ظهوری چون چین را دلیل عدم چالش قدرت آمریکا دانسته است. (چگنی زاده، ۱۳۸۶: ۱۶) کسینجر نیز بر نوعی مسیرمشترک تکاملی به عنوان مسیر آینده تاکید دارد. (کسینجر، ۱۳۹۵: ۶۹۵-۶۹۱) اگرچه کتاب فرید زکریا^۱ تحت عنوان جهان پساآمریکایی خوانده شده و اغلب دیدگاه او را براساس افول آمریکا و انتقال قدرت آن به دیگر کشورهای جدید درک می کنند اما با این حال دیدگاه زکریا نیز به نگرش های آیکنبری و کسینجر نزدیک است و او نیز جهان پساآمریکایی را یک جهان مبتنی بر افول آمریکا و رشد قدرت های جدید نمی داند بلکه نگرش او اساسا بر حفظ برتری آمریکا و ورود قدرت های جدید متمرکز است. کریستوفر لین^۲ در مورد استدلال ذکرها و نوشته ی او بیان می دارد که داستانی که زکریا روایت می کند با عنوان کتاب او تبیین دارد و او به هیچ عنوان نتیجه نمی گیرد که قدرت ایالات متحده در حال افول است. (لین، ۱۳۹۳: ۹۴) دیدگاه دوم به شدت نسبت به حفظ وضعیت فعلی بدبین است و معتقد است که جهان پسا آمریکایی جهانی خواهد بود که با انتقال قدرت از آمریکا به دولت جدید همراه بوده و شاهد نوعی کشمکش و منازعه نیز خواهیم بود. جان مرشایمر^۳ در قالب دیدگاه هژمونی منطقه ای^۴ و ارگانسکی^۵، کاگلر^۶ و تامن^۷ نیز در قالب نظریه انتقال قدرت^۸ چنین دیدگاهی را در مورد جهان پساآمریکایی ارائه داده اند. ارگانسکی انتقال قدرت به چین را یکی از جلوه های اساسی نظام بین الملل آینده دانسته است و کاگلر و تامن به تبعیت از دیدگاه ارگانسکی معتقدند که روند آینده روند انتقال قدرت از واشنگتن به پکن خواهد بود و این مسئله نیز اغلب با کشمکش و منازعه همراه است. (L. Tammen, Kugler, 2006: 35-45) علیرغم اختلاف نظری که بین این دو دیدگاه وجود دارد همه ی اندیشمندانی که پیرامون قطبیت و جهان پسا آمریکایی اندیشه ورزی کرده اند بر سر این مسئله اتفاق نظر دارند که آینده ی روابط بین الملل شاهد قدرت های جدیدی است که می تواند قدرت آمریکا را به چالش بکشد.

¹ Fareed Zakaria

² Christopher Layne

³ John Mearsheimer

⁴ Regional hegemony

⁵ A. F. K. Organski

⁶ Jacek Kugler

⁷ Ronald L. Tammen

⁸ Power Transition

چین و جهان پسا آمریکایی

بیشتر نظریاتی که در مورد جهان آینده و وضعیت بازتوزیع توانمندی ها در نظام بین الملل شکل گرفته است چین را یکی از محتمل ترین گزینه هایی می داند که می تواند به عنوان قدرت نوظهور آینده مد نظر باشد. بحران مالی آمریکا از یک سو و رشد بی سابقه ی چین در زمینه ی اقتصادی بسیاری از کارشناسان را قانع ساخته است که چین یکی از قدرت های جدیدی خواهد بود که در آینده آمریکا را نه تنها در زمینه ی اقتصادی بلکه در حوزه ی سیاسی نیز به چالش خواهد کشید. بنابراین بخش اعظمی از ادبیات جهان پسا آمریکایی بر خیزش چین متمرکز است و در کنار افول آمریکا مسئله ی خیزش چین را یکی از واقعیت های اصلی جهان آینده می داند. فرید زکریا در کتاب جهان پسا آمریکایی چین را از مهم ترین قدرت هایی می داند که می تواند در آینده توجه جهانیان را به سمت خود جلب نماید. از منظر زکریا چین یکی از خیزشگران جدید و چالش گران آینده ی جهان پسا آمریکایی خواهد بود. زکریا معتقد است که چین به عنوان کشوری است که ذهن آمریکایی ها را در آینده آزار می دهد. وسعت این کشور آمریکا را تحت الشعاع خود قرار خواهد و جمعیت آن ۴ برابر جمعیت آمریکاست. بیداری چین چشم انداز سیاسی و اقتصادی آن را دگرگون ساخت اما جهانی که این کشور از بطن آن برخاسته است نیز دست اندر کار تغییر دادن آن است. (زکریا، ۱۳۹۵: ۹۳-۹۱) نظریه پردازانی که در قالب دیدگاه انتقال قدرت اندیشه ورزی کرده اند نیز اساسا چین را مهم ترین قدرت چالش گر آمریکا در آینده دانسته اند. ارگانسکی و کوگلر در قالب نگرش انتقال قدرت خود پیش بینی کرده اند که جابجایی قدرت در آینده مربوط به افول آمریکا و قد بر افراشتن چین خواهد بود و چین جای آمریکا را در در آینده خواهد گرفت. این اندیشمندان معتقد بودند که آسیا، غرب را در آینده پشت سر خواهد گذاشت. (کوگلر و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۸) تامن و کوگلر در تحقیقی که در زمینه ی رشد چین و چالش آن با آمریکا انجام داده اند تلاش کرده اند که از منظر نظریه ی انتقال قدرت نشان دهند که چین در آینده محتمل ترین قدرت چالش گر آمریکا خواهد بود و چین بر اساس معیارهای توانمندی قدرت به انتقال قدرت در نظام جهانی روی خواهد آورد. تامن و کوگلر معتقدند که چین و ایالات متحده در یک رقابت بلند مدت جهت تفوق اقتصادی درگیر شده اند. چین به شدت در حوزه ی اقتصادی اش در حال رشد و پیشی گرفتن از آمریکاست و این تغییرات پویا می تواند منجر به سبقت چین از آمریکا در سال های ۲۰۲۵ یا ۲۰۳۵ شود. (L. Tammen Kugler, 2006: 35-45) کریستوفر لین نیز که بر ۴ مبنای اساسی رشد قدرت های جدید را پیش بینی کرده است چین را در مرکز توجه خود قرار داده است. او معتقد است که ظهور چین از بارزترین نمودهای پایان یافتن جهان تک قطبی است و اوج گیری چین و افول نسبی آمریکا

حتی پیش از بحران اقتصادی و رکود آمریکا نیز آشکار بود. لین تاکید می کند که اگر رفتار چین مانند قدرت های بزرگ در حال رشد گذشته باشد شاهد تکرار الگوی مشابهی خواهیم بود که این الگوی مشابه مبتنی بر تبدیل ثروت بیشتر به قدرت نظامی بیشتر و تلاش برای کسب سلطه ی بیشتر به خصوص بر شرق آسیا خواهد بود. (لین، ۱۳۹۳: ۹۷-۹۶)

چین و تحول در منابع قدرت

مفهوم قدرت نرم

قدرت نرم یا جنبه ی نرم افزاری قدرت یکی دیگر از جلوه های قدرت است که در اواخر قرن بیستم و متعاقب تغییر و تحولات جدید در نظام بین الملل مورد توجه واقع گردیده و توسط اندیشمندان لیبرال در ادبیات روابط بین الملل بسط یافته است؛ هر چند که سایر اندیشمندان نیز در گذشته به این بعد از قدرت توجه کرده و در اندیشه ورزی های خود آن را به صورت غیر مستقیم مورد تاکید قرار داده بودند. به عنوان مثال ایمانوئل کانت^۱ در دیدگاه صلح دموکراتیک^۲ اساساً به جنبه ی نرم افزاری قدرت توجه می کند و آن را تضمینی برای صلح و امنیت بین المللی در نظر می گیرد. گرامشی^۳ اندیشمند مارکسیستی نیز در نظریه ی هژمونی^۴ خود قدرت نرم را مورد توجه قرار داده است. (کیوان حسینی، جمعه زاده، ۱۳۹۲: ۱۴۹-۱۴۲) گذشته از نگرش غیر مستقیم اندیشمندان مذکور، مفهوم قدرت نرم به طور رسمی ابتدا در دهه ی ۱۹۹۰ توسط جوزف نای مطرح گردید و پس از آن در کارهای بعدی او توسعه یافت و به یکی از اصطلاحات مرکزی تحلیل سیاست خارجی تبدیل گشت. نای قدرت نرم را به عنوان دست یابی به خواسته ها از طریق ترغیب و جذب به جای زور و قدرت قهر آمیز تعریف می کند. (J. Wilson, 2008: 114) به عبارتی قدرت نرم به معنای توانایی شکل دهی، اثرگذاری و تعیین باورها و امیال دیگران است به گونه ای که اطلاعات پذیری و فرمان برداری آن ها را تضمین نماید. (سعیدی، ۱۳۸۹: ۹۰) از نظر نای قدرت نرم زمانی شکل می گیرد که یک کشور منجر به این شود که دیگر کشورها چیزی را طلب کنند که آن کشور می خواهد. قدرت نرم در برابر قدرت سخت یا قدرت تحکم آمیز قرار دارد. قدرت سخت یعنی این که یک دولت آن چیزی را که خواهان آن است از طریق فرمان دادن از دیگران طلب کند. (نای، ۱۳۷۸: ۱۳۳) نای معتقد است

¹ Immanuel Kant

² Democratic peace theory

³ Antonio Gramsci

⁴ Hegemony

که در عصر حاضر دولت‌ها تنها بازیگران عرصه‌ی نظام بین‌الملل نیستند و امنیت نیز تنها نتیجه و هدفی نیست که دولت‌ها به دنبال آن هستند. لذا ابزار نظامی نیز تنها ابزار دستیابی به نتایج در عرصه نظام بین‌الملل محسوب نمی‌شود و سایر ابزارها نیز حائز اهمیت هستند. در عصر حاضر دموکراسی متقابل، فرهنگ لیبرال و شبکه عمیق ارتباطات فراملیتی به این معنی است که آنارشی اثرات بسیار متفاوتی از پیش‌بینی‌های واقع‌گرایانه دارد. (S. Nye, 2013:4) همچنین در چنین فضایی توانایی قدرت‌های بزرگ برخوردار از منابع سنتی قدرت برای کنترل کردن محیط اطراف خود به دلیل تغییر و تحولاتی که در سرشت مسائل سیاست جهانی اتفاق افتاده است بسیار کاهش یافته و این مسائل جدید باعث می‌شود که دیگر دولت‌ها در تقابل با هم قرار نگیرند بلکه از طریق آن‌ها همه‌ی دولت‌ها تلاش می‌کنند تا بازیگران فراملی را در کنترل خود داشته باشند. لذا مسائل جدید در عصر حاضر باعث ایجاد نوعی از همکاری بین‌المللی و اقدامات دسته‌جمعی شده است و ابزارهای سنتی قدرت در برخورد با این مسائل کارایی چندانی ندارد. (نای، ۱۳۸۷: ۱۳۰) طبق تاکید نای، در عصر اطلاعات، استراتژی ارتباطات اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و برآیندها و نتایج صرفاً بر اساس پیروزی و فتوحات ارتش شکل نمی‌گیرد، بلکه این نتایج بر پایه‌ی پیروزی و فتوحات روایت‌هاست. برای مثال، در مبارزه با تروریسم، لازم است که یک روایت داشته باشیم که برای جریان اصلی جذاب باشد و از استخدام آنها توسط رادیکال‌ها جلوگیری کند. در مبارزه با شورشیان نیز قدرت نرم باید با قدرت سخت افزاری همراه باشد که به تسلط بر اذهان و قلوب اکثریت جمعیت کمک خواهد کرد. (S. Nye, 2013:4) بر این اساس منابع قدرت نرم بسیار متفاوت از منابع قدرت سخت است و از مجموعه قدرت فرهنگی، آموزشی، سیاسی و دیپلماتیک حاصل می‌شود. قدرت سیاسی شامل سیستم سیاسی، اهداف استراتژیک، ثبات اجتماعی، انسجام ملی، سیستم رهبری ملی و توانایی سازماندهی و انجام سیاست‌گذاری است. قدرت آموزشی و فرهنگی شامل منابع انسانی و کیفی توسعه، سرمایه‌گذاری در آموزش، سیستم آموزشی، قدرت رسانه و تلویزیون و روزنامه و تاثیر آن بر صحنه‌ی بین‌المللی است. قدرت دیپلماتیک نیز روابط خارجی، سیاست خارجی، فعالیت خارجی و ظرفیت حضور در جامعه‌ی بین‌المللی را شامل می‌شود. (Haneş, Andrei, 2015:32-33) خود نای عناصر قدرت نرم یک کشور را شامل ۳ مولفه‌ی اساسی فرهنگی، ارزشی و سیاسی می‌داند که هر یک از آن‌ها می‌تواند زمینه را برای برتری یک کشور فراهم سازد. قدرت فرهنگی زمانی است که فرهنگ یک کشور باعث مسرت و خشنودی دیگران می‌شود، قدرت ارزشی زمانی است که کشورها

جذاب باشد و از قدرت جذب کنندگی برخوردار باشد و قدرت سیاسی نیز زمانی است که آن‌ها مشروع و فراگیر به نظر برسند. (S. Nye, 2009: 160)

چین و قدرت نرم (ابعاد اقتصادی)

تغییر و تحولات جدید نظام بین‌الملل و اهمیت ابعاد جدید قدرت در تحصیل اهداف سیاست خارجی منجر شده است که رهبران چین نیز به شدت به این مسئله واقف گردند که تنها در قالب ترکیب هوشمندانه‌ی مولفه‌های سخت افزاری و نرم قدرت است که چین می‌تواند نتایج مطلوبی را در عرصه‌ی نظام بین‌الملل کسب کند و به هم پیوستگی موضوعات و منابع قدرت بدین معنی است که آن‌ها می‌بایست استراتژی‌های سخت افزاری را با ساز و کارهای نرم افزاری تلفیق کنند تا بهترین نتایج را برای اهداف سیاست خارجی رقم بزنند. برای نخستین بار در سال ۲۰۰۲ بود که بحث قدرت نرم مورد توجه رهبر وقت چین جیانگ زمین قرار گرفت و او در این زمان در گزارش خود به شانزدهمین کنگره ملی حزب کمونیسم بیان داشت که ما در عصری قرار داریم که نوعی پیوند عمیق بین حوزه‌های فرهنگی با سیاست و اقتصاد ایجاد شده است. (Xiang, Huang, 2018: 4) چین از تمام منابع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قدرت نرم بهره برده است تا از این طریق پایه‌های قدرت خود را در عرصه‌ی نظام بین‌الملل تقویت نماید. در حوزه‌ی اقتصادی چین به شدت در حال نهادسازی و افزایش جلوه‌ی جذب شونده‌ی اقتصاد خود بوده است و در عرصه‌ی سیاسی نیز همان طور که نای بیان می‌دارد چین از قدرت نرم افزاری اش جهت کاهش جلوه‌ی تهدیدآمیز قدرت سخت افزاری خود بهره می‌برد تا از این طریق خود را در نزد دولت‌های همسایه یک دولت تهدیدگر نشان ندهد. (S. Nye, 2013: 5) اهمیت ابعاد نرم قدرت در نظام بین‌الملل باعث شده است که رهبران چین استراتژی‌های نرم افزاری بیشتری را در حوزه‌های مختلف جهانی و منطقه‌ای به کار ببرند تا از این طریق تمایلات استیلا جویانه‌ی خود را که مبتنی بر هژمونی و کسب پایه‌های قدرت جهانی می‌باشد را پوشش دهند. بر این اساس چین تلاش کرده است که از طریق مشارکت و حضور در نهادهای اقتصادی منطقه‌ای و جهانی و همچنین گسترش تعاملات دو و چندجانبه‌ی فرهنگی، آموزشی و اقتصادی خواسته‌های امنیتی و سیاسی خود را پیش برد. در نظر گرفتن استراتژی‌های قدرت نرم اقتصادی برای چین در قالب طرح‌هایی همچون "کمربند اقتصادی جاده ابریشم"، "جاده ابریشم دریایی سده بیست و یکم" و ... نمایان گشته است (عزیزی، ۱۳۹۳: ۹۴) و این کشور تلاش نموده که از طریق نهادسازی‌های مالی و ارتباط اقتصادی و تجاری با ملل

جهان به خصوص کشورهای در حال توسعه نفوذ خود را گسترش دهد. در ادامه ی این بحث به بررسی چند مولفه ی اقتصادی قدرت نرم چین می پردازیم.

مکانیسم های اقتصادی قدرت نرم چین

نهادسازی مالی جهانی

یکی از ابتکارات نرم افزاری چین در حوزه ی منطقه ای و جهانی نهادسازی مالی و اقتصادی است که اهداف سیاسی خاصی را به دنبال دارد و زمینه ساز افزایش قدرت نفوذگذاری چین بوده است. در واقع یکی از ضرورت های اصلی کسب قدرت جهانی و نفوذگذاری بین المللی ایجاد نهادهای اقتصادی و مالی است که امکان استیلای سیاسی را بدون کاربرد زور و اجبار برای دولت ها فراهم می سازد و چین نیز بر این مسئله تاکید ورزیده و مسیر آن را دنبال کرده است تا از این طریق به چالش هژمون نظام بپردازد. براین اساس بوده که رهبران چین سرمایه های خود را به نهادهای مالی جدید تزریق کرده اند و از این طریق تلاش کرده اند قدرت مانور و رای بیشتری در این نهادهای جدید داشته باشند. (Hart,2015) بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیایی^۱، بانک توسعه ی نوین^۲ بریکس^۳ و همچنین صندوق همکاری جنوب-جنوب چین^۴ از جمله تلاش اساسی این کشور جهت ایجاد نهادهای جدید بین المللی است که هژمونی آمریکا را در حوزه ی قدرت نرم به چالش می کشد و از طرفی توانمندی های نرم افزاری چین را افزایش می دهد. بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیایی یکی از مهم ترین ابتکارات مالی چین است. این نهاد بیانگر عدم رضایت چین از نظم لیبرال بین المللی است و بسیاری معتقدند که این طرح بیانگر خروج این کشور از نهاد برتن وودز^۵ و یک طرح بلند مدت برای چالش هژمونی آمریکا است. (Gennari,2017:46-47) اگرچه برای نخستین بار این ایده ایجاد این بانک در نشست بائو در سال ۲۰۰۹ آشکار شده بود اما شی جینگ پینگ در سال ۲۰۱۳ پس از این که طرح یک کمربند و یک جاده را ارائه داد، بحث مربوط به ایجاد بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیایی را نیز مطرح نمود. در سال ۲۰۱۴ وزیر مالیه چین بیان داشت که وزارت مالیه چین حاضر است ۵۰ میلیارد دلار به این صندوق اختصاص دهد و پس از آن با انجام ساز و کارهای اولیه تا

¹ Asian Infrastructure Investment Bank

² New Development Bank

³ BRICS

⁴ South-South Cooperation Assistance Fund

⁵ Bretton Woods system

سال ۲۰۱۵ ۵۷ کشور به این صندوق پیوستند که شامل ۳۷ عضو منطقه ای و ۲۰ عضو غیر منطقه ای بودند. بانک در سال ۲۰۱۶ پس از ۱۵ ماه مذاکره بالاخره اولین بسته ی وام خود را به کشورهای عضو ارائه داد. (Gennari, 2017: 46-47) بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی مانند بانک جهانی یک بانک توسعه ای چند جانبه محسوب می شود و هدف اساسی آن تامین سرمایه و تخصص لازم برای کشورها و سازمان های فراملی جهت اهداف توسعه ای است. گروهی از کشورها به این نهاد کمک می کنند و بانک به کشورهایی که نمی توانند به طور معمول منابع جایگزین سرمایه را در بخش خصوصی با نرخ بهره مناسب در طی دوره ی بلندمدت پیدا کنند، توانایی پروژه های مدرن سازی ندارند و با مسئله ی افزایش خطر و عدم اطمینان مواجه هستند نیز کمک می کند. همچنین این بانک می تواند همکاری کشورها در زمینه های بزرگتر و فراملی را نیز تسهیل نماید. (Gennari, 2017: 46-47) همچنین بیان شده است که هدف اصلی این بانک ارائه ی کمک های مالی برای ساخت جاده ها، خطوط آهن، فرودگاه و دیگر پروژه های زیر بنایی در آسیا بوده است و از آن جایی که توسعه ی زیرساخت های کشورهای عضو مهم ترین نکته برای دستیابی به یکپارچگی اقتصادی کشورهای آسیایی است این بانک می تواند در این زمینه حائز اهمیت باشد. (ملکی، رئوفی، ۱۳۹۵: ۸۶) این کمک ها و طرح ها به طور مستقیم قدرت جذب شونددگی اقتصاد چین را افزایش می دهد و این بانک یک فرصت استثنایی را در اختیار نخبگان چین قرار می دهد تا از طریق آن بتوانند طرح نفوذ بین المللی خود را بدون کاربرد هیچگونه جلوه ی خشونت آمیز قدرت اجرا کنند. چین با تامین ۳۰ درصد سرمایه بانک، ۲۶ درصد آرا را در تصمیم گیری ها دارد و تصمیم های مهم یعنی تصمیم گیری در خصوص سرمایه گذاریها و ساختار بانک نیازمند موافقت ۷۵ درصد آرا است. همچنین ۷۵ درصد از سرمایه بانک توسط کشورهای آسیایی عضو تامین شده و تنها ۲۵ درصد آن توسط کشورهای غیر آسیایی تامین می شود. (تقی زاده انصاری، ۱۳۹۵: ۱۶۳) نقش چین در تصمیم گیری این نهاد بیانگر اهمیت و جایگاه آن در جلب دیدگاه ها و نظر دیگران است تا از این طریق نظم دلخواه خود را ایجاد نماید. طبق بیان مقامات چینی پروژه ی بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی بخشی از تصویر بزرگ تر مربوط به ایجاد ادغام اقتصادی کشورهای مشارکت کننده و همچنین یک بلوک سرمایه گذاری و منطقه اقتصادی - تجاری جدید است. (Mishra, 2016: 8) این ادغام می تواند زمینه ساز جذب اذهان و قلوب مردم به سمت مدل چینی اقتصاد باشد.

بانک توسعه ی نوین که در قالب بریکس ایجاد شده است نیز یکی دیگر از بازوهای مالی چین جهت نفوذگذاری بین المللی و اجرای پروژه ی قدرت نرم آن است. بحث ایجاد بانک توسعه جدید ابتدا

در سال ۲۰۱۲ و در دهلی نو مطرح شد و سپس در سال ۲۰۱۳ و در طی اجلاس اوربان تاسیس بانک جدید گروه بریکس به طور رسمی اعلام و مقر آن در شانگهای تعیین شد. هدف اصلی بانک توسعه ی نوین بریکس مقابله با کسری بودجه تامین مالی بلند مدت برای پروژه های صنعتی و زیرساخت ها در کشورهای در حال توسعه از جمله خود اعضای بریکس بود و در سال ۲۰۱۵ با سرمایه ۱۰۰ میلیارد دلار شروع به کار کرد. هر یک از اعضای بریکس در این بانک ۱۰۰ هزار سهم دارند و ۲۰ درصد از حق رای و سهام آن را به خود اختصاص می دهند. مقامات این بانک بیان داشته اند که بانک توسعه ی نوین به عنوان مکملی برای نهادهای تحت سلطه ی آمریکا عمل می کند. در واقع آن ها تلاش دارند که تاسیس این بانک باعث ایجاد این تصور نشود که این کشورهای در حال ظهور در پی به چالش کشیدن نظم بین المللی مالی و اقتصادی جهان هستند و این نهادها جایگزینی برای نظم فعلی به حساب می آید. (موسی زاده، خسروی، ۱۳۹۴: ۱۳۵-۱۳۴) چین صندوق توسعه ی نوین را به عنوان مسیری برای توزیع کالاهای مازاد خود، ایجاد همکاری های بیشتر با کشورهای در حال توسعه و امنیت انرژی اش می نگرد. همچنین از منظر چین این بانک در راستای رشد و توسعه ی پایدار در کشورهای در حال توسعه نیز حائز اهمیت است و می تواند بازارهای جایگزین و شرکای تجاری جدید را برای چین ایجاد نماید. علاوه بر این از نظر رهبران چین این بانک می تواند زمینه ای برای استفاده از ارز رایج بین کشورهای اعضای بریکس با خودشان و حتی سایر کشورهای در حال توسعه باشد. چن یوان^۱ رئیس بان توسعه چین^۲ در طی نشست بریکس در سال ۲۰۱۱ از اعضای بریکس درخواست کرده بود که تجارت چند ارزی^۳ را گسترش دهند. (T. Chin, 2014: 369) این بانک که با همکاری کشورهای اقتصادی برتر در حال توسعه ایجاد شده است این امکان را در اختیار چین قرار می دهد که بتواند سیاست های جدید خود را به کمک این کشورهای تجدید نظر طلب پیاده سازد و در کشورهای در حال توسعه نیز نفوذ نرم افزاری خود را بسط دهد. این نهاد چندجانبه نه تنها چین را در برابر نهادهای مالی آمریکایی قرار می دهد بلکه زمینه ساز ائتلاف نرم چین با کشورهای در حال توسعه ی قدرتمندی چون روسیه نیز می باشد. چین علاوه بر برنامه های چند جانبه ی مذکور یک طرح مالی یک جانبه را نیز تحت عنوان "صندوق همکاری جنوب-جنوب چین" در راستای نهادسازی بین المللی و منطقه ای به اجرا در آورده است که نقش آن در ارتقای قدرت نرم چین حائز اهمیت

¹ Chen Yuan

² China development bank

³ Multicurrency

است. این صندوق سالانه ۲۰ میلیون دلار را جهت انجام پروژه های اقلیمی در کشورهای در حال توسعه فراهم می سازد. همچنین این صندوق حدود ۴۰ میلیارد دلار را در راستای انجام پروژه های طرح یک کمربند و یک جاده نیز فراهم می کند. (Hart, 2015) این طرح نیز به چین کمک خواهد کرد که بر کشورهای مشمول طرح یک کمربند و یک جاده نفوذ داشته باشد و کشورهای عضو را به سمت خواسته ها و تمایلات خود سوق دهد.

کمک های اقتصادی و مالی به کشورهای در حال توسعه

کمک مالی و تامین مالی کشورهای در حال توسعه و آسیب دیده جهت انجام پروژه های زیربنایی یکی از جلوه های قدرت نرم است که قدرت های برتر اقتصادی از آن بهره می برند تا از این طریق زمینه را برای نفوذ شرکت هایشان در کشورهای مقصد فراهم ساخته و بدون کاربرد هیچ گونه ابزار نظامی و خشونت آمیزی بتوانند بر روندهای سیاسی و اقتصادی آن کشورها تاثیر گذارند. چین پس از افزایش توانمندی اقتصادی خود منابع مالی مختلفی را در کشورهای در حال توسعه به خصوص کشورهای آفریقایی قرار داده است تا از طریق آن ضمن ایجاد زمینه های ورود کمپانی های توسعه ای، نفوذ اقتصادی چین در این کشورها نیز تحقق یابد. چین از این پروژه ها نیز به عنوان مسیری جهت چالش هژمونی آمریکا و بسط قدرت نرم خود بهره برده است. طبق گزارش رسمی رهیافت همکاری توسعه ای چین، استراتژی این کشور کمک های توسعه ای و بشر دوستانه به علاوه ی نفوذ بدون اجبار است که از منظر رهبران چینی این استراتژی در تقابل با رهیافت قهرآمیز تحریم و اجبار نظام مالی غرب است. (Tan-Mullins, 2010: 850-883) طبق این گزارش کمک های مالی یکی از پروژه های نفوذ چین در قرن جدید است که می تواند به صورت نرم افزاری زمینه را برای تحقق هژمونی چین فراهم سازد. چینی ها معتقدند که کمک های توسعه ای آن ها برخلاف کمک های مالی غرب بدون اهداف جاه طلبانه بوده و در راستای نیاز کشورهای در حال توسعه شکل گرفته است و همان طور که چین یک کشور توسعه یافته و در حال رشد محسوب می شود تمایل دارد دیگر کشورها نیز رشد و توسعه ی خود را با موفقیت به انجام برسانند. کمک های خارجی چین به کشورهای در حال توسعه به طور کلی شامل ۳ بخش اساسی بوده است که چین تلاش داشته از طریق اعطای انواع مختلف این کمک ها کشورهای در حال توسعه را در انجام پروژه های زیربنایی یاری رساند. انواع ۳ گانه ی کمک ها شامل حمایت های مالی، وام های بدون بهره، وام های با بهره (بهره ثابت یا بهره ی کم) بوده است. (Bräutigam, 2011: 750-765) چین در راستای اعطای این وام ها نهادهای مالی مختلفی را به

وجود آورده است که بسیاری از آن‌ها در کشورهای در حال توسعه فعال هستند. به طور خاص چین از سال ۱۹۹۴ منابع مالی خود را در بسیاری از کشورها توسعه داده است. صندوق‌های سهام، وام‌های غیر انحصاری بانک توسعه‌ی چین^۱ و اعتباراتی که توسط اکسیم بانک^۲ داده شده است از جمله منابع اصلی چین جهت کمک به کشورهای در حال توسعه می‌باشند. بانک‌های چینی در مناطقی همچون زامبیا، لوساکا و ژوهانسبورگ شعبه دارند و فعالیت‌های مربوط به حمایت مالی را در این کشورها انجام می‌دهند. (Bräutigam, 2010:8) چین از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۴ حدود ۴۶۸ میلیارد دلار وام به شیوه‌های مختلف به کشورهای آفریقایی اعطا کرده است. از سال ۱۹۹۶ اکسیم بانک چین حدود ۹۰۰ پروژه را در کشورهای آفریقایی تامین مالی نموده است و در سال ۲۰۰۶ نیز این بانک توافقاتی را در زمینه‌ی تامین مالی با کشورهای کنگو، اتیوپی، گینه و موریتانی انجام داده است. علاوه بر این وزارت بازرگانی چین نیز در این زمان حدود ۹۰۰ پروژه را در کشورهای آفریقایی به اجرا در آورده و تنها در سال ۲۰۰۷ چین حدود ۱۵۰ توافق مربوط به کمک مالی را با ۴۸ کشور آفریقایی امضا کرده است. (Bräutigam, 2010:19-20) اکسیم بانک چین از جمله نهادهای اساسی تامین مالی چین است که وام‌هایی را به کشورهای در حال توسعه ارائه می‌دهد. این بانک هدف اصلی از ارائه‌ی وام به کشورهای در حال توسعه را ارتقای توسعه‌ی اقتصادی و بهبود سطح استانداردهای زندگی در کشورهای در حال توسعه دانسته است. در سال ۲۰۰۳ اکسیم بانک چین و آنگولا در مورد تامین اعتباری به مبلغ ۱۰ میلیارد دلار برای بازسازی این کشور به توافق رسیدند. (Bräutigam, 2011:750-765) در سال ۲۰۰۷ نیز اکسیم بانک دو وام ۵۰۰ میلیون دلاری و ۲ میلیارد دلاری را برای توسعه در آنگولا در نظر گرفته و در سال ۲۰۰۹ نیز بانک توسعه چین ۱ میلیارد دلار جهت ساخت کشاورزی آنگولا کمک کرده است. فعالیت نهادهای مالی چین در این کشورها زمینه ساز ورود کمپانی‌های چینی به آفریقا بوده و همزمان با تامین اعتبارات مالی پروژه‌های کشورهای آفریقایی، شرکت‌های چینی نیز فعالیت خود را آغاز نموده‌اند. به عنوان مثال پروژه‌ی مگا در اتیوپی از جمله پروژه‌های بزرگ چین در اتیوپی است که چین حدود ۳۵۰ میلیون وام در اختیار دولت قرار داده است تا کمپانی ساخت و ساز و ارتباطات چین وظیفه‌ی انجام این پروژه را برعهده بگیرد. چین از بزرگترین شرکای توسعه‌ی اتیوپی است و دولت اتیوپی تلاش دارد از کمک‌های مالی چین برای رشد خود بهره‌بردارد. (Morgan, Zheng, 2019: 2-)

(12) وام‌ها و کمک‌های دریافتی آنگولا از چین نیز با نفوذ شرکت‌های چین و تلاش سرمایه‌گذارانه‌ی

¹ china development bank

² Exim Bank

آن‌ها در این کشور همراه بوده است. پس از این که آنگولا از چین وام‌های نفتی و زیربنایی را دریافت کرده است شرکت‌هایی مانند گروه سیتیک و شرکت پل و جاده‌ی چین به این کشور وارد شده‌اند.
(Tan-Mullins, 2010: 850-883)

حضور فعال در سازمان‌ها و اجلاس‌های مالی و اقتصادی

چین در بسیاری از نهادهای مالی و اقتصادی جهانی فعالیت دارد و اگرچه بسیاری از این نهادها مبتنی بر فرآیندهای لیبرالی بوده و توسط رهبران غربی اداره می‌شود اما با این حال چینی‌ها نیز تلاش کرده‌اند که با حضور در این نهادها ضمن بهره‌برداری اقتصادی زمینه را برای ارتقای قدرت نرم افزاری خود فراهم سازند. چین در تلاش است که از طریق حضور در نهادهای مالی و اقتصادی خود را حامی جهانی شدن و روندهای متعارف نظام بین‌الملل معرفی کند تا از این طریق بتواند دولت‌ها را به سمت مدل اقتصادی و مالی خود جذب نموده و از مدل آمریکایی دور کند. شی گوانگ‌شنگ^۱ وزیر اقتصاد چین در مورد پیوستن و نقش چین در سازمان تجارت جهانی تاکید کرده است که "پیوستن به سازمان تجارت جهانی و مشارکت در سیستم تجاری چندجانبه تصمیم استراتژیک توسط رهبران چین در زمینه‌ی تسریع جهانی شدن بوده است". حضور چین در سازمان تجارت جهانی به این کشور کمک کرده است که اصلاحات داخلی خود را بهتر پی‌گیری کند و روابط تجاری اش را با کشورهای غربی گسترش دهد. (Deckers, 2007: 104-108) رهبران چین در تلاشند که از طریق همکاری و حضور در نشست‌ها و نهادهای مالی و اقتصادی افکاری عمومی جهانی را به سمت نگرش‌های خود جلب نمایند و این نگرش را در ذهن جهانیان ایجاد کنند که چین بر خلاف آمریکا توانمندی رهبری اقتصادی جهانی را داراست. مطابق با چنین نگرشی بوده است که شی جین‌پینگ رهبر چین در اجلاس داووس^۲ (جمع جهانی اقتصاد) نقش فعالی را ایفا نموده است و خود را به عنوان رهبری جدید جهانی شدن معرفی کرده است. کلاوس شواب بنیانگذار و رئیس هیئت مدیره مجمع جهانی اقتصاد در مورد تلاش چین برای نفوذ بیشتر در این مجمع و به عهده گرفتن نقش رهبری بیان داشته است که "در جهانی که بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی از ویژگی‌های اساسی آن است چشم جهان به سمت چین است" کارل بیلت از دیگر مقامات این اجلاس در مورد توانمندی تاثیرگذاری چین بر اقتصاد جهانی بیان داشته است که "وقتی به رهبری اقتصاد جهانی چشم می‌دوزیم متوجه نوعی خلع می‌شویم، شی جین‌پینگ در حال پر کردن این خلع

¹ Shi Guangsheng

² World Economic Forum

از طریق موفقیت هایی است که در این زمینه کسب کرده است" (R. Harris, 2018:14) گروه بریکس از جمله دیگر نهادهای اقتصادی است که چین تلاش نموده از طریق عضویت و تاثیرگذاری بر آن نگرش اعضای آن را تحت تاثیر خود قرار داده و از آن جهت شکل دهی به ائتلاف ضد آمریکایی بهره ببرد. گروه بریکس به طور کلی چند امتیاز و فرصت بالقوه را در اختیار چین قرار می دهد. نخست این که به چین اجازه می دهد تا طرح چندجانبه گرایی خود را پیش برد و در سطوح مختلفی از مباحث جهانی شرکت کند. دوم این که بریکس این فرصت را در اختیار چین می دهد تا ادعای مسئولیت پذیری خود را تحقق بخشد. سوم این چین می تواند از طریق بریکس هویت دو گانه ی خود را مبنی بر گسترش روابط جنوب-جنوب به عنوان یک کشور در حال توسعه و همچنین اصلاح حکومت داری خود به عنوان یک قدرت در حال رشد را تقویت کند. در نهایت این که این گروه این فرصت را در اختیار چین قرار می دهد که بتواند تلاش های تجاری و سرمایه گذاری خود در دیگر کشورهای منطقه ای را گسترش دهد و یک بازیگر تاثیرگذار در مناظرات بین المللی باشد. (Erthal Abdenur, 2014:90) علاوه بر نهادهای اقتصادی مذکور چین از سازمان همکاری شانگهای¹ نیز در راستای پیاده سازی طرح های مالی و اقتصادی و افزایش قدرت جذب شوندهای خود استفاده کرده است. سازمان همکاری شانگهای اگرچه در درجه ی نخست دارای اهداف سیاسی و امنیتی است اما منافع و همکاری های اقتصادی نیز به عنوان بخشی از اهداف این سازمان مورد توجه قرار گرفته است. چین در کنار روسیه نقشی اساسی در این سازمان ایفا می کند و به عنوان یکی از وزنه های اساسی سازمان شناخته می شود. چین علاوه بر مد نظر قرار دادن نگرانی های امنیتی خود در این سازمان، در تلاش بوده که از مکانیسم های اقتصادی آن نیز برای دستیابی به اهداف کلان خود بهره ببرد که این مکانیسم های اقتصادی نیز به نوبه ی خود نفوذ نرم افزاری چین را ارتقا داده است. یکی از مهم ترین اهداف چین در این سازمان تعمیق روابط اقتصادی و تجاری با کشورهای عضو بوده است که این مسئله اعتماد این کشورها نسبت به چین را افزایش داده و اعضا را به سمت حمایت از طرح های چینی منطقه سوق داده است. پس از ایجاد سازمان همکاری شانگهای چین روابط تجاری خود را با کشورهای آسیای مرکزی افزایش داده است به نحوی که در سال ۲۰۱۰ میزان تجارت چین با این منطقه به ۳۰,۸۸ میلیارد دلار رسید. چین با کشورهای ترکمنستان و قزاقستان در زمینه ی انرژی همکاری های گسترده ای را ایجاد نموده و ۲ خط لوله ی نفت و گاز را از این کشورها وارد کرده است. چین با قزاقستان در سال ۲۰۰۵ خط لوله ی انتقال نفت و با ترکمنستان خط لوله ی انتقال گاز را احداث نموده است. چین لوکوموتیو اقتصادی و تامین مالی سازمان شانگهای

¹ Shanghai Cooperation Organisation

محسوب می شود و لذا می تواند بر تصمیم گیری های مالی سازمان تاثیر گذار باشد و جهت گیری های آن را به سمت اهداف خود سوق دهد. یکی از جلوه های قدرت نرم چین در این زمینه نیز حمایت از طرح های اقتصادی و اعطای تسهیلات توسط چین بوده است. چین نه تنها تامین کننده ی مالی این سازمان بوده است بلکه تامین کننده ی پروژه های مالی کشورهای در حال توسعه ی سازمان همکاری شانگهای نیز محسوب می شود که این مسئله به طور مستقیم قدرت جذب شوندگی چین را افزایش داده است. بانک توسعه ی سازمان همکاری شانگهای^۱ از جمله مهم ترین اقدامات چین در این زمینه بوده که تلاش داشته است اهداف مالی و اقتصادی چین را پوشش دهد. (Huasheng,2013:44-446)

نتیجه گیری

چین یکی از مهم ترین بازیگران تاثیر گذار بر معادلات جهانی در سال های آتی خواهد بود و بخش قابل توجهی از نگرش ها و دیدگاه های متفکرینی که پیرامون ادبیات جهان پسا آمریکایی اندیشه ورزی کرده اند را به خود جلب نموده است. چین در راستای تحقق اهداف و آرمان های بلند مدت خود در نظام بین الملل گام های بلندی برداشته و طرح های عظیمی را در حوزه های مختلف اقتصادی، نظامی، سیاسی و ... مورد توجه قرار داده است. گذشته از تلاش هایی که این کشور در زمینه های سخت افزاری مانند افزایش توان هسته ای و دریایی انجام داده است، رهبران چین استراتژی ها و مکانیسم های نرم افزاری خود را در عرصه ی سیاست جهانی نیز مورد توجه و تاکید قرار داده اند. چین در راستای تحقق برتری خود و چالش ایالات متحده ی آمریکا مجموعه ای از رهیافت ها و استراتژی های قدرت نرم را به کار برده که از این میان رهیافت های اقتصادی بسیار حائز اهمیت است. ما در این پژوهش نشان دادیم که چین در حوزه ی اقتصادی به عنوان یک کشور تجدید نظر طلب عمل کرده است و تلاش اصلی رهبران این کشور این بوده که از طریق به کارگیری ابزارهای اقتصادی به نوعی به رقابت با بزرگترین قدرت نظام یعنی آمریکا پردازند. به همین صورت که ایالات متحده پس از جنگ جهانی اول و دوم به نهادسازی و بسط نگرش خود در نظام بین الملل روی آورد چینی ها نیز در پی این هستند که توانمندی نهادسازی خود را ارتقا دهند تا از این طریق بتوانند اذهان و قلوب را در سرتاسر جهان جذب خود نمایند. کمک به کشورهای در حال توسعه، حضور فعال در نشست های مالی جهان و نهادسازی مالی این امکان را در اختیار چین قرار خواهد داد که بتواند بدون کاربرد هیچ گونه قدرت سخت افزاری و اجبار آمیزی خواسته

¹ SCO Development bank

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- امیراحمدیان، بهرام؛ صالحی دولت‌آباد، روح اله (۱۳۹۵). «ابتکار «جاده ابریشم جدید» چین (اهداف، موانع و چالشها)». **فصلنامه مطالعات روابط بین الملل**، دوره ۹، شماره ۳۶.
- تقی زاده انصاری، محمد (۱۳۹۵). «چالش بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیا و هژمونی مالی اقتصادی آمریکا». **فصلنامه سیاسی جهانی**، دوره ۵، شماره ۲.
- زکریا، فرید (۱۳۹۵). **جهان پسا آمریکایی**، ترجمه احمد عزیزی، تهران: انتشارات هرمس.
- سعیدی، روح الامین (۱۳۸۹). «بررسی نقش فرهنگ به عنوان ابزار قدرت نرم: با تأکید بر قدرت نرم ایالات متحده آمریکا»، ره آورد سیاسی، شماره ۲۸ و ۲۹.
- عزیزی، حمیدرضا (۱۳۹۳). «قدرت نرم چین در منطقه آسیای مرکزی: رویکردها، ابزارها و اهداف»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۸۸.
- عسگرخانی، ابومحمد؛ مکرمی پور، محمدباقر؛ محمدی، سبحان (۱۳۹۸). «امکان سنجی همکاری چین و ایران در آسیای مرکزی بر پایه آراء نواقع گرایی»، **فصلنامه راهبرد سیاسی**، سال ۳، شماره ۸، بهار.
- غلامعلی، چگنی زاده (۱۳۸۶). «چین در حال ظهور: سناریوهای محتمل»، **پژوهش حقوق و سیاست**، سال نهم، شماره ۲۳.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۰). «الگوهای قدرت نرم در خاورمیانه»، **مطالعات قدرت نرم**، دوره ۱، شماره ۱.
- کوگler، یاجک؛ تامن، رونالد؛ توماس، جان (۱۳۹۳). «جابه جایی های جهانی»، در شان کلارک و سابرینا هوک، **مناظره درباره ی جهان پس از آمریکا**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- کیوان حسینی، سید اصغر؛ جمعه زاده، راحله (۱۳۹۰). «تبیین نظری «قدرت نرم» بر مبنای نگرشی فرا«نای» به کاربست «منابع غیر مادی قدرت» در سیاست خارجی»، **دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری**، دوره جدید، شماره ۱۳.
- لین، کریستوفر (۱۳۹۳). **جهان واقعی پس از آمریکا: پایان صلح آمریکایی و آینده سیاست جهان**، در شان کلارک و سابرینا هوک، **مناظره درباره ی جهان پس از آمریکا**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- ملکی، عباس؛ رثوفی، مجید (۱۳۹۵). **راه ابریشم جدید، یک کمربند، یک جاده: نظریه ی چینی برای رهایی از محدودیت های استراتژیک**، تهران: ابرار معاصر.
- موسوی شفائی، مسعود (۱۳۹۴). «نسل پنجم رهبران چین و ابتکار کمربند اقتصادی جاده ابریشم»، **فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل**، دوره نخست، شماره هفدهم.

موسی‌زاده، رضا؛ خسروی، بهنام (۱۳۹۴). «بریکس و نهادسازی بین‌المللی»، *سیاست خارجی*، دوره ۲۹، شماره ۴، شماره پیاپی ۱۱۶.

نای، جوزف (۱۳۸۷). *قدرت در عصر اطلاعات: از واقع گرایی تا جهانی شدن*، ترجمه سعید میرترابی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب) منابع انگلیسی

- Huasheng, Zhao (2013), China's View of and Expectations from the Shanghai Cooperation Organization, **Asian Survey**, Vol. 53, No. 3
- Abdenur, A. E (2014), China and the BRICS Development Bank: Legitimacy and Multilateralism in South-South Cooperation. *IDS Bulletin*, Vol.45, No.4
- Deckers, Wolfgang (2004), China, globalisation and the World Trade Organisation, **Journal of Contemporary Asia**, Vol.34, No.1
- R. Harris, Jerry (2018), Who Leads Global Capitalism? The Unlikely Rise of China, Class, Race and Corporate Power, **digital commons**, Volume 6, Issue 1
- Tan-Mullins. May, Mohan, Giles. Power, Marcus (2010), Redefining 'Aid' in the China-Africa Context, **International Institute of Social Studies**, Vol.45, No.5
- Morgan: ip. Zheng, Yu (2019), Old bottle new wine? The evolution of China's aid in Africa 1956-2014, **Third World Quarterly**, Volume23, Issue5
- Bräutigam, Deborah (2010), China, Africa and the International Aid Architecture, **the African Development Bank Working Paper**, No. 107
- Hart, Melanie.(2015), China's New International Financing Institutions, **Center for American Progress**, Retrieved April 28 2019, in <https://www.americanprogress.org/issues/security/reports/2015/09/22/121668/china-new-international-financing-institutions/>
- Chin, G. T. (2014), The BRICS-led Development Bank: Purpose and Politics beyond the G20. **Global Policy**, Vol.5, No.3
- Mishra, Rahul (2016), Asian Infrastructure Investment Bank: An Assessment, *India Quarterly*, Vol.72, No.2
- Gennari, Liam, "Power Transitions and International Institutions: China's Creation of the Asian Infrastructure Investment Bank" (2017), Honors Theses, Retrieve April 28 2019, in : http://repository.upenn.edu/ppe_honors/26
- S. Nye ,Joseph (2013), **Hard, Soft, and Smart Power**, in Andrew F. Cooper, Jorge Heine, and Ramesh Thakur, *The Oxford Handbook of Modern Diplomacy*, Oxford, Oxford University Press
- S. Nye, Joseph (2009), Combining Hard and Soft Power, **Foreign Affairs**, Vol. 88, No. 4
- J. Wilson, Ernest (2008), Hard Power, Soft Power, Smart Power, **Annals of the American Academy of Political and Social Science**, Vol. 616
- L. Tammen, Ronald. Kugler, Jacek (2006), Power Transition and China-US Conflicts, **The Chinese Journal of International Politics**, Volume. 1, Issue .1